بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 15/11/1386

بحث در جایی بود که در جزاء ما یک معنای استغراقی اخذ شده باشد ، یک عام استغراقی،حالا این در متعلق جزا باشد اکرم کلّ عالمٍ،یعنی در واقع آن متعلق المتعلّق یا خود اکرام ، وجب جمیع الاکرامات ،هر کدام باشد فرقی ندارد، به هر حال در جزاء ما یک عام استغراقی اخذ شده باشد مفهومش به چه شکلی هست ، آیا مفهومش سالبه کلیه هست یا سالبه جزئیه هست ،شهید صدر فرمودند که ثبوتاً سه احتمال میتواند با او وجود داشته باشد 1- اینکه موقوف ما صفت عموم باشد2- موقوف ما افراد عام باشد به نظر وحدانی3-موقوف ما افراد باشد به نظر غیر وحدانی،و ایشان فرمودند که در جایی که ادوات شرط ادوات اسمی باشند ظاهرش این است که صفت عموم موقوف هست که فرضیه اول هست و اگر عموم با معنای حرفی فهمیده شده باشد ما باید بگیم افراد عام موقوف هستند افراد وجوب موقوف هستند، ولی اینکه به نظر وحدانی به آنها نگاه شده باشد این خلاف اصل است و نیاز به قرینه خاصه دارد. این محصّل فرمایش آقای صدر بود، در مورد فرمایش ایشان عرض شد که اینکه ایشان میفرماید اگر عام عمومیتش با اسم فهمانده بشود این صفت عموم هست که موقوف هست ما عرض میکردیم نه این مطلب صحیح نیست ، عام ولو به مفهوم اسمی فهمیده بشود ظاهرش این است که صور قضیه هست نه خودش موقوف باشد بله یک موقعی عام ملحوظ استقلالی قرار میگیرد خودش طرف نسبت توقفیه میشود، میگیم اذا زیدٌ عمّ وجوب الاکرام لکلّ عالمٍ ، جزاء ما خود صفت عموم جزا قرار میگیرد ، درست است این مطلبی که ایشان میفرمایند، ولی وقتی که صفت وجوب جزا قرار گرفته است نه عموم ، اذا جاء زیدٌ وجب اکرام کل عالمٍ ،آنچیزی که جزا هست وجب هست اینجا کلّ در واقع تعیین کننده کمیّت موضوع این اکرام هست، اینجاها صفت عموم موقوف نیست و این خیلی خلاف ظاهر هست به معنایی که ایشان فرمودند، حالا قبل از اینکه به بررسی دیدگاه دیگه ایشان بپردازیم بد اشاره ای به کلام مرحوم حائری در درر و تقریرات درس ایشان هم کنیم،ایشان اینجا یک بحث وجدانی دارند و یک بحث تحلیلی ،ایشان ابتدا مطرح میکنند که وجدانا در اینجور جملات مفهومش به نحو سالبیه کلیّه نیست و به نحو سالبه جزئیه هست،یا اگر خود قضییه سالبه کلیه باشد مفهومش به نحو موجبه کلیّه نیست به نحو موجبه جزئیه هست ،بعد در مقام تحلیل بر میاد ، از تحلیل کلام ایشان دوگونه تقریب میشود کرد 1-تقریبی که در کلام آقای اراکی در اصول فقهشون به آن تصریح شده است ، آن این است که ما در واقع اینکه اصل تقریبی که مرحوم شیخ کردن بر اینکه بگن اینجاها مفهوم به نحو سالبه کلیّه هست این هست که در واقع حکم منحلّ میشود به عدد افراد عام، استغراقی بودن حکم لازمه اش انحلال حکم است به عدد افراد، ایشان میگن انحلالی بودن حکم در مقام نفس حکم غیر از مقام تعلیق حکم بر موضوع است ، در واقع میگن جزاء شما که وجوب هست دوگونه ملاحظه میشود اذا جاء زیدٌ وجب اکرام کلّ عالمٍ این وجب اکرام کلّ عالمٍ را گاهی اوقات خودش را به تنهایی نگاه میکنید گاهی اوقات حملش را بر موضوع در نظر میگیرید ، اگر خودش را به تنهایی در نظر بگیرید این به نحو انحلالی کأنّ در نظر گرفته شده است، یک موقعی نه ، حملش را بر موضوع در نظر میگیرید در ربطی که بین جزا و شرط ایجاد میکنید این به نحو وحدانی در نظر گرفته میشود ،جزا وجوب اکرامات هست ولی مجموع وجوب اکرامات را به منزله یک وجوب واحد در نظر میگیرید و حمل میکنید، در واقع این دو تا ملاحظه وجود دارد، لازم نیست این دوتا حتما مثل هم باشد در ملاحظه اول که ملاحظه جزا به خودی خود هست ما به نحو انحلالی و متعدد در نظر میگیریم،در دومی که جزا را معلق بر شرط میکنیم این را به نحو وحدانی در نظر میگیریم، ایشان میفرمایند که این احتمال وجود دارد که ما این شکلی این مطلب را طرح کنیم ، ایشان میگن وجدانا مفهوم قضیه به نحو سالبه جزئیه هست ، سلب العموم هست ، چون وجدانا به نحو سلب العموم هست این هم توجیح تحلیلش هست این تحلیل امکانش کافی است برای اینکه ملتزم بشویم،چون میگیم ممکن که هست ، شما میگید دلیل اثباتیش چیست؟ دلیل اثباتیش همان تبادری که وجود دارد که مفهوم در اینگونه قضایا به نحو سالبه جزئیه هست به نحو سلب العموم هست، یک تقریب دیگه بر کلام ایشان هست آن این است که ما هردو ملاحظه ای که اینجا درنظر میگیریم ملاحظهء به اعتبار همان نسبت جمله در نظر بگیریم ،آن این است که نسبتی که این جمله متکفّلش هست بنابر ثبوت مفهوم انتزاع میشود از دو تا نسبت، یک نسبت ایجابی ، یک نسبت سلبی ،اگر شرط باشد جزاء هم هست ،این یک نسبت است، اگر شرط نباشد جزا هم نیست، یا به تعبیری که در منطق جدید زیاد مطرح است بحث شرط لازم و کافی را مطرح میکنند یک مطلب این هست که این چیزی که شرط قرار گرفته شرط کافی هست برای جزاء این اگر شرط باشد جزا تحقق دارد این یک رابطه است، یک رابطه دیگه اینکه اگر شرط نباشد جزا تحقق ندارد یا به تعبیر دیگر برای تحقق جزا وجود شرط لازم است که میگن شرط لازم هست ،در واقع جزای ما دو گونه ملاحظه میشود ، ولازم نیست جزایی که دوگونه ملاحظه میشود مثل هم ملاحظه بشود، در ملاحظه اول که شرط کافی هست شرط برای جزا ،آن جزا به نحو انحلالی ملاحظه میشود ، در ملاحظه دوم که شرط لازم هست برای جزا به نحو وحدانی ملاحظه میشود ،این هم تقریب دوم. من تصور میکنم شاید تقریب روشنتر همین دوم باشد ،اصلا فرق بین این دو تا تقریب مبتنی بر این هست که آیا ما استغراق را و عمومیّتی که یک شیئ فهمیده میشود ، این عمومیّت منهای حکم عمومیّت تصویر دارد یا عمومیّت همیشه به ملاحظه حکم هست، یک بحثی اینجا وجود دارد در کلام مرحوم صاحب کفایه آمده است ،آقا ضیا هم به این خیلی تکیه دارد، که اساسا عمومیّت ولو وصف مفردات جمله هست ولی این وصف مفردات جمله است به لحاظ حکمی که در جمله ثابت هست، حالا یک تفاوتهای بین مبنای مرحوم اخوند و آقا ضیا هست من نمیخواهم وارد ریزه کاری های آن بحثها بشوم،یعنی یک موقعی ما میگیم این عمومیّت مفردات جمله منهای نسبت حکمیه آن را میتوانیم در موردش عمومیت لحاظ کنیم، اکرم کلّ عالمٍ ،این که به نحواستغراقی است یا به نحو مجموعی یا اینکه به نحو انحلالی ، این منهای حکمی که در جمله هست خود استغراقیّت و مجموعیّت ملاحظه میشود در رتبه موضوع منهای حکم ،یک تقریب است،خوب اگر این تقریب کردید میتوانید شما دو تا تقریب را از هم جدا کنید ، در واقع میگید آن قضیه در رتبه ای که چون جزا در جمله شرطیه از نسبت تامه بودن در آمده به نسبت ناقصه به هر حال تبدیل شده است ،به هر معنایی ما معنا بکنیم به هر حال جزا یک نوع ارتباطی باشرط پیدا کرده است ، جزا خودش فی نفسه یک قضیه تامه ای نیست یک ارتباطی با شرط پیدا کرده پس بنابراین یک موقعی شما مبناتون این هست که استغراقیّت و مجموعیّت از مفردات جمله انتزاع میشود منهای حکم، این یک بیان، یک بیان بین هست که نه ، استغراقیّت و مجموعیّت به لحاظ حکم هست که مرحوم آقا ضیاء بیانشون این هست که استغراقیّت و مجموعیّت به لحاظ حکم هست، مرحوم آخوند هم در کفایه اسرار به همین معنا دارد، تمام انحاء عموم را این شکلی قائل هستند، ولی به هر حال وصف استغراقیّت و مجموعیّت محل اتّفاق مرحوم آقا ضیا ومرحوم آخوند هستند که اینها به لحاظ حکم هستند، اگر بخواهیم به لحاظ حکم بدانیم و در مرتبه موضوع بما هو موضوع نتوانیم این را قائل بشویم قهرا این دو تا نقریبی که گفتیم باید به هم برگردد، ولی اگر خواستیم اینها را تفکیک کنیم ، یک موقعی شما میگید که استغراق در مرحله ای هست که مفردات را تصور میکنید، یا تعبیری مرحوم آقای صدر اینجاها دارند مدلول تصوری و مدلول تصدیقی ، میگه مفردات دلالتشون دلالت تصوریه است جمله که تشکیل میشود یک دلالت تصدیقیه جمله میگه ، آیا وصف استغراق و مجموعیّت در مرحله دلالت تصوریّه هم تصویر دارد یا فقط در مرحله دلالت تصدیقیه هست، اگر گفتیم در مرحله دلالت تصدیقیه است ، دلالت تصدیقیه به آن نسبت جمله کار دارد ، طبیعتا باید بازگشت کند به تقریب دومی که عرض کردم،به هر حال میشود این دوتا تقریب را از همدیگه جدا کرد،واین نکته که میخواهم بگم که تقریب دوم دقیقتر هست به دلیل اینکه علی جمع المبانی تقریب دوم را میشود تقریب کرد ،خلاصه ما چه مبنای آقا ضیا و شیخ را بپذیریم چه مبنای دیگران را به هر حال دو نسبت بودن را در اینجاها میشود تصویر کرد،ولی علی ایّ تقدیر به نظر میرسد که این تقریبات انصافا خلاف ظاهر است، ما با اصل مطلب حاج شیخ موافقیم که ایشان میفرمایند تبادر اینجور جملات سالبه جزئیه هست این مطلب درست است اینجور مثالها را که مثالهای مشابهی که انسان در نظر میگیرد سلب العموم است نه عموم السلب این مطلب صحیح است ولی آن تحلیلی که ایشان ارائه داده به نظر میرسد بسیار خلاف ظاهر باشد ،توضیح ذلک این هست که درست است که ما دوگونه ملاحظه باید داشته باشیم حالا یک گونه ملاحظه ملاحظته فی نفسه ویکی معلّقاً عن الشرط، یا یکیشون ملاحظه در نسبت ایجابی و یکیشون ملاحظه در نسبت سلبی ،ولی ظاهر جدّی جمله این است که یک چیز دوبار ملاحظه میشود اگر شما میگید که این معنا دوبار ملاحظه میشود به دوگونه مختلف یعنی در واقع دوتا مفهوم را میخواهد ازش حکایت کنند وقتی یک بار این را به نحو مجموعی ملاحظه کردید یکبار به نحو انحلالی ملاحظه کردید در واقع دو مفهوم مختلف هست ،مفهومها در واقع هویّتشون به نحو ملاحظشون وابسته است اینکه شما میگید یکبار موقعی که مفرد هست وقتی ملاحظه میکنیم این را انحلالی ملاحظه میکنیم دیگه معنا ندارد وقتی که میخواهید حکم بکنید یک چیز دیگه را کأنّ ملاحظه کنید ،همان چیزی که به عنوان مفرد ملاحظه کردید همان را میخواهید حمل کنید ،این خیلی خلاف ظاهر هست که بگیم وقتی مفرد را میخواهیم ملاحظه کنیم یک چیزی را نگاه میکنیم وقتی موقع نسبت تعلیق شد چیز دیگه ای را ملاحظه بکنیم، به خصوص یک نکته ای را توجه بفرمایید که شاید مطلب دقیقتر هم همین باشد ما در واقع دوتا نسبت نداریم ،یک نسبت توقفیه داریم که این انتزاع میشود از دوتا نسبت یعنی مجموع اینکه اگر شرط باشد جزا هست و اگر شرط نباشد جزا نیست ازش یک رابطه وحدانی انتزاع میشود این رابطه وحدانی را نسبت توقفیه مثلا ازش یاد میکنیم ،این نسبت وحدانی یک طرف نسبتی هست که از دوتا نسبت تشکیل شده یعنی انتزاع از دو نسبت شده است، ولی طرف این نسبت باید یک شیئ باشد ، این نسبت یک طرفش شرط است یک طرفش جزا هست این شکلی نیست که شرط و جزا، جزاش را ما دوگونه بخواهیم ملاحظه کنیم ،اصلا یک نسبت است ،یک نسبتی هست که از آن دو نسبت انتزاع میشود و به تحلیل عقلی این نسبت تبدیل به دونسبت شده و الا ما دوتا نسبت اینجا جمله متکفل دو نسبت نیست دوتا اخبار ما اینجا نمیخواهیم بدهیم، اگر هم دو تا اخبار بخواهیم بدهیم ظاهرش این است که طرف این اخبارهایی که یکی هستند یعنی نسبت به دوتا موضوع میگیم اگر این باشد این هم هست اگر این نباشد این نیست ، شرط لازم و کافی بودن را نسبت به یک شیئ واحد در نظر میگیریم ، میگیم این شرط شرط کافی هست برای این جزا و شرط لازم هست برای این جزا، ولو دوبار ملاحظه کینم ولی یک چیز را دوبار ملاحظه میکنیم ،اینکه بگیم دو شیئ مختلف اینجا هست خیلی خلاف ظاهر است این انسان در واقع یک امر وجدانی هم دارد که این شکلی نیست در واقع اگر ما بخواهیم اینجا این مطلب ایشان درست باشد یک نوع تعارض بین وجدانیّات انسانها هست از یک طرف وجدان انسان این هست که بین جمله اثباتی و جمله نفیی طرف نسبتهاش یک شکل هستند از یک طرف دیگر این وجدانی که ایشان مطرح میکنند که مفهوم در این جملات به نحو سالبه کلیه نیست به نحو سلب العموم است این هم وجدان است ، در واقع یک نوع تعارض بین دوتا وجدان حاصل میشود ،ولی اصل قضیه این است که نیاز به این بحثهای پر پیچ و خم ندارد ،توضیح ذلک این است که به نظر میرسد اینجا خلط شده بین انحلال ثبوتی و انحلال اثباتی ، یک انحلال داریم در مقام ثبوت یک انحلال داریم در مقام اثبات و این دوتا با هم خلط شده است ،و توضیحش این است که یک کسی که یک حکم عامی را بیان میکند در واقع حکم عام به منزله اعتبارات عدیده ای است که در مقام ثبوت که در نظر میگیریم به جای اینکه میخواسته بگه اکرم زیداً اکرم بکرا ، خالدا ، عمرا، آمده با یک عبارت وحدانی با یک اعتبار و تصور وحدانی گفته اکرم کلّ عالمٍ یعنی با اکرم کل عالمٍ درمقام ثبوت آن بجای اینکه بعثهای عدیده را انشاء کند ،حقیقت وجوب بعث است این بعث بعثهای عدیده است یعنی در نفس مولا بعثهای مختلف است ، برای اینکه این بعثها مختلف را ،اعتبار وسیله ابراز آن بعثهای مختلف است، این اعتبارِ یک اعتبار وحدانی کرده است ،این اعتبار وحدانی در واقع به منزله اعتبارات عدیده است و چون اعتبارات عدیده هست هریک از این اعتبارات و بعثها برای خودشان عصیان و اطاعت مستقلی دارند، وقتی ما میگیم اکرم کل عالمٍ به عدد افراد علما ما بعث داریم و هر یک از این بعثها برای خودشان یک اطاعت دارند یک عصیان دارند،در مقام بعث و باعثیت و در مقام اعتبار وجوب اعتبارات عدیده ای هست که با مفهوم واحد آن اعتبار را در نفسش مولا بیان کرده است ولی خوب همه این اعتبارات را ما میتوانیم اعبارات متعددی که وجود دارد ازش اخبار بدهیم، اینجا اخبار واحد از این تمام اعتبارات گاهی اوقات داده میشود، ببینید اگر ما گفتیم که مثلا زید به پدرش باید احترام بگذارد عمر هم باید بگذارد هر کس باید به پدر خودش احترام بگذارد ،ما این مجموعهء احترامهای مختلف و وجوبهای مختلف را گاهی اوقات میخواهیم بیان کنیم اینجا بیانی که ما میخواهیم بکنیم یک اخبار است ،اخبارات عدیده نیست نه اینکه به عدد افراد اکرام ما اخبار میخواهیم بگیم ،این جمله یک صدق و کذب بیشتر متحمل نیست اگر گفتیم اکرم کل عالمٍ اگر بعضی از علما واجب الاکرام باشند و بعضی از آنها واجب الاکرام نباشند ،این جمله کاذب است چون این جمله یک اخبار بیشتر ندارد اخبار دارد میده که در ظرف ثبوت هزار تا اکرام وجود دارد هزارتا اکرام مستقل، ولی آن هزار تا اکرام استقلالش به لحاظ استقلال در عالم اعتبار است نه استقالال بما هو مخبرٌ عنه خلط شده بین اینکه آن اکرامهای متعدد دو لحاظ دارند، یک لحاظ اعتباری دارند یک لحاظ این دارند که خودشون اعتبارهای مستقل هستند ،متعلق غرضهای مختلف هستند یعنی شارع غرضی که به این جزء دارد وابسته به آن نیست، هر کدام غرضهاشون مستقل از هم هستند، الزامات متعدد دارد به این اعتبار اینها مستقل از هم هستند،ولی به این اعتبار که مخبرٌ عنه هستند اینها را لحاظ وحدانی کرده است بعد اخبار داده است اگر لحاظ متعدد کرده باشد و اخبار داده باشد به منزله قضایای متعدد هست و باید صدق و کذبهای زیادی داشته باشد ،اگر 99 درصد علما واجب الاکرام نباشند فقط یک درصدشون واجب الاکرام باشد ،اکرم کل عالم صحیح است ؟ اکرم کل عالم نه به لحاظ آن افرادی که واجب هست صحیح است نسبی نیست متعدد ندارد اخبارش یک اخبار است ،اخبار وحدانی است ، این اخبار وحدانی در عالن اخبار باید مخبرٌ عنه را ما یک وحدتی لحاظ کنیم تا بتوانیم از او اخبار بدهیم از یک شیئ وحدانی یعنی ببینید این خلطی که در این بحث هست سر این هست که تصور شده از یک طرف گفتن که خوب ما میبینیم که این جمله به عدد افراد عالمین منحل شده است تصور کردن حالا که به عدد افراد عالمین منحل میشود این وجوبات این جمله ما به منزله قضایای عدیده میشود ، تصریحشون در کلام شیخ هست حاج شیخ که تقریب میکند نه این جمله چون حکم به عدد افراد عالم منحل میشود پس این قضیه به منزله قضایای عدیده هست نه این قضیه یک قضیه است ،اگر ما اینجور گفتیم اذا جاء زید عمّ وجوب الاکرام لکل عالم مستقلا علی حدةٍ، اصلا محمول را شما عمّ قرار بدهید خود صفت عموم را محمول قرار بدهید إذا جاء زیدٌ عمّ وجوب الاکرام لکل عالم مستقلا علی حدةٍ ،این کاملا جمله درست است عمومیت محمول شماست ،جزاء شماست ولی لازمه اینکه عمومیت روی اکرام برود آن است که آن اکرامه به عدد افرادشون تصریح دارید میکنید که آن وجوب ها وجوبهای استقلالی است ، اصلا دارید از آن وجوبهای استقلالی خبر میدهید ولی آن وجوبهای استقلالی را که دارید خبر میدهید یک موقعی تک تکشون را دارید خبر مستقل ازشون میدهید یک موقع نه همه اش را به منزلهء یک حادثه وحدانی در نظر میگیرید ازشون خبر میدهید، ببینید شما یک موقعی دارید از یک خانه خبر میدهید ،خانه یک مجموعه ای هست که اجزاش هرکدامشان نسبت به کل این خانه جزء هستند یعنی آنچیزی که غرض انسانها تعلق گرفته است کل این قضیه هست ،اینجا خود آن مخبرٌ عنه ما از جهت برآوردن غرض یک حالت وحدتی دارد ولی گاهی اوقات من میگم که ما مردم در این شهر صد تا خانه داریم ،هر خانه برای خودش یک غرضی دارد ولی این صد تا خانه را موقعی که میخواهم اخبار بدهم به نظر وحدانی به عنوان مخبرٌ عنه نگاه میکنم وحدت در لحاظ یک شیئ به عنوان مخبرٌ عنه لازمه اش وحدت در آن شیئ به لحاظ آن اعتبار نیست یا به لحاظ آن غرضی که ،چون ببینید اینکه حکم منحل میشود به عدد افراد یا به خاطر اینکه اغراض عدیده وجود دارد و آن اغراض هست که این را متعدد میکند چون اغراض مستقل هستند این حکم منحل میشود، یا نه نفس آن الزاماتی که شارع امر میکند متعدد است قول صحیح هم همین هست که به تبع تعدد اغراض و استقلالی بودن اغراض الزاماتی که شارع امر میکند یک الزام نیست در واقع الزامات عدیده است ولو با یک مفهوم آن الزام را بیان میکند ولی در واقع الزامات عدیده است یا به لحاظ عالم امتثال در مقام امتثال ،عصیان و اطاعت ،امتثال و عصیان متعدد دارد این یک به هر حال مرحله اش ، یا خود مرحله حکم که آن الزام هست یا مرحله مبادی حکم ،مرحله ماقبل حکم که غرض هست ، یا مرحله ما بعد حکم که مرحله امتثال هست ، بنابر یکی از این مراحل شما باید تعدد را در نظر بگیرید ،استقلالی بودن را در نظر بگیرید، همه این ها یک سری ملاحظه هست ،این ملاحظات غیر از ملاحظه دلیل بما هو دلیل است ،غیر از اخبار بما هو اخبار است ،یعنی در عالم مخبر عنه بودن تمام آن متعلق غرضهای مستقل را ما میتوانیم به نگاه وحدانی نگاه کنیم ، نه برای اینکه یک حکم وحدانی روش برود برای اینکه یک اخبار میخواهیم بکنیم و بخاطر همین این قضییه ما یک قضیه است یک صدق و کذب دارد ، یعنی در واقع چون این مجموعه را یک ملاحظه کردیم ازش یک خبر میدهیم ، این خبر ما یا با این مجموعه مطابق است یا مطابق نیست ،اگر مطابق باشد که صادق است ، اگر مخالف باشد ولو به اعتبار بعضی از اجزاء کاذب است ،اخبارات عدیده که اینجا نیست، من یک تعبیری در لابلای کلام حاج شیخ دیدم انتظار داشتم که ایشان دنبال کند و به این حرفهایی که ما میخواهیم بگیم برسد ولی نرسید ،ایشان میگه ما دو مقام داریم یکی مقام حکم یکی مقام استعمال من انتظار داشتم که این عرضی که ما میخواهیم بکنیم تصور میکنم تصور این شکلی داشتم ولی هیچ دنبالش نیامده است،این بحث دنبالش نیامده بود و دیگه نتوانستم این مطلبی که عرض میکنم به حاج شیخ نسبت بدهم، به نظر میرسد اینجا یک خلطی شده بین انحلال ثبوتی و انحلال در مقام اخبار ،مجرد اینکه حکم ما به عدد افراد موضوع منحل میشود لازمه اش این نیست که اخبار از حکم منحل بشود ،اگر اخبار وحدانی است مخبرٌ عنه هم باید وحدانی باشد ، اخبار وحدانی مخبر عنه وحدانی را هم می طلبد ،آن مخبرٌ عنه ما دو لحاظ دارد یک لحاظه فی نفسه دارد به لحاظ اینکه یک حکمی از احکام ،یک لحاظ این باشد که متعلق الاخبار است ، متعلق الاخبار بودن با خود اخبار لحاظشون وحدانی است یعنی چون من میخواهم اخبار بدهم آن صفت مخبرٌ عنه بودن میگیرد، مخبر عنه بودن و اخبار آن مخبرعنه بودن نمیتواند لحاظش متعدد باشد ،اگر اخبار واحد است مخبرعنه هم باید واحد باشد بنابراین آنچیزی که در اینجور قضایا هست تقریب سوم آقای صدر هست در واقع ما عام ها را ملاحظه میکنیم تک تک وجوبها را ملاحظه میکنیم صفت عموم را ملاحظه نمیکنیم ولی آن را به نحو وحدانی ملاحظه میکنیم ، به نحو وحدانی ملاحظه کردن برای اخبار واحد ،نه برای اینکه یک حکم واحد ، حکم را واحد کنیم، حکمهاش که عدیده است، ولی همان حکم های عدیده را ،از اول عرض کردم روشنترش آنجایی هست که ما با لفظ عمّ به کار ببریم بگیم إذا جاء زیدٌ عمّ وجوب الاکرام لکل عالم، حالا اذا جاء هم بگذارید کنار ،بگید وجوب الاکرام عام لکلّ عالمٍ ، اینجا شما یک خبر دارید میدهید ، خبر دارید میدهید از وصفی که که این مجموعه وجوبات به خودشان گرفته که وصف عمومیّت هست که میگید این عمومات عمومیّت دارد که عمومیّت در واقع یک معقول ثانویه است که حالتهای آن وجوبات را میگید وجوبات را که ما ملاحظه میکنیم میبینیم این وجوبات خاص نیست ، عام است، مثل کلی و جزئی که یکسری مفاهیم معقول ثانیه هستند، آن حال فرق بین صفت عموم و ذات عام از جهت اینکه یک معقول ثانیه نیست چون معقول اولیه است ، این فرق این وسط هم هست ، این حالا مهم نیست، ولی غرض عمده من در این بحث این نکته اش هست که حالا چه صفت عموم را شما ازش اخبار بدهید که این معقول ثانی است جه از ذات آن عام ها خبر بدهید به هر حال یک اخبار دارید میدهید نه دو اخبار ، چون یک اخبار میدهید همین نسبت به این اخبار تعلیق دارد صورت میگیرد یعنی متعلق تعلیق شما مخبرعنه را دارید معلق میکنید یعنی میگید آنچیزی که از آن دارم خبر میدهم میگم زید اگر بیاید این مخبرعنه صادق است ، من میگم اذا جاء زیدٌ وجب اکرامه محمول ما اخبار نیست ذاتا ، این خلط نشود، گاهی اوقات ممکن تصور این بشود که محمول شما را اخبار در نظر گرفته ، اخبار کار من است ،محمول شما خود آن مخبرعنه هست که از آن حادثه خبر میدهید اذا جاء زید وجب اکرامه فرق دارد با اینکه بگیم اذا جاء زید اخبرتک بأنّه وجب، نه ، اذا جاء زیدٌ وجب اکرامه ،آن وجب اکرامه مخبر عنه بوده ولی مخبر عنه حالت وحدت پیدا میکند یعنی اگر اخبار وحدانی است مخبر عنه هم وحدانی است ، وحدانی که شد یک تعلیق بیشتر ندارد ، میگه اگر زید آمد این امر وحدانی که مجموع این وجوبات باشد البته خود آن وجوبات مستقل از هم هستند ولی این امر وحدانی که مجموع وجوبات است تحقق دارد اگر زید نیامد این تحقق ندارد لازمه عدم تحقق آن مجموعه سلب العموم است نه عموم السلب دیگه نیازی به آن بحثها و آن پیچیدگیهایی که بگیم متعدد است دو لحاظ و ..، نه لحاظشون وحدانی است ، خلاصه کلام هم در جمله اثباتی لحاظ وحدت میشود هم در جمله سالبه ، یک چیز را در واقع محمول داریم درجزا داریم، همان ملاحظه وحدت میشود هم در جمله اثباتیش نسبت ایجابیش هم در نسبت سلبیش ،حالا یک ریزه کاریهایی این بحث دارد که انشاء الله فردا صحبت میکنیم .